**موضوع تحقیق:**

**بررسی امکان و وقوع اقسام چهارگانه وضع**

**استاد راهنما:**

**حجت الاسلام و المسلمین دکترسجادی(زید عزه)**

**پژوهشگر:**

**محمدرضا جعفری**

**مقطع تحصیلی:**

**پایه پنجم**

**درس پژوهشی:**

**اصول 2**

**مرکز آموزشی:**

**حوزه علمیه علوی-قم**

**سال تحصیلی:**

**1398-1399**



# تقدیر و تشکر

ﺳﭙﺎﺱ ﻭ ﺳﺘﺎﻳﺶ ﺧﺪﺍﻱ ﺭﺍ ﺟﻞ ﻭ ﺟﻼﻟﻪ ﻛﻪ ﺁﺛﺎﺭ ﻗﺪﺭﺕ ﺍﻭ ﺑﺮ ﭼﻬﺮﻩ ﺭﻭﺯ ﺭﻭﺷﻦ، ﺗﺎﺑﺎﻥ ﺍﺳﺖ ﻭ ﺍﻧﻮﺍﺭ ﺣﻜﻤﺖ ﺍﻭ ﺩﺭ ﺩﻝ ﺷﺐ ﺗﺎﺭ، ﺩﺭخشان .ﺁﻓﺮﻳﺪﮔﺎﺭﻱ ﻛﻪ ﺧﻮﻳﺸﺘﻦ ﺭﺍ ﺑﻪ ﻣﺎ ﺷﻨﺎﺳﺎﻧﺪ ﻭ ﺩﺭﻫﺎﻱ ﻋﻠﻢ ﺭﺍ ﺑﺮ ﻣﺎ ﮔﺸﻮﺩ ﻭ ﻋﻤﺮﻱ ﻭ ﻓﺮﺻﺘﻲ ﻋﻄﺎ ﻓﺮﻣﻮﺩ ﺗﺎ ﺑﺪﺍﻥ، ﺑﻨﺪﻩ ﺿﻌﻴﻒ ﺧﻮﻳﺶ ﺭﺍ ﺩﺭ ﻃﺮﻳﻖ ﻋﻠﻢ ﻭ ﻣﻌﺮﻓﺖ ﺑﻴﺎﺯﻣﺎﻳﺪ .

و همچنین کمال قدردانی و تشکر را ﺍﺯ ﺗﻤﺎﻡ ﺍﺳﺎﺗﻴﺪﻱ ﻛﻪ ﻣﺮﺍ ﺩﺭ ﺭﺍﻩ ﺁﻣﻮﺧﺘﻦ ﻳﺎﺭﻱ ﻧﻤﻮﺩﻩ ﺑﻪ ﻭﻳﮋﻩ استاد بزرگوار ﺣﺠﺖ ﺍﻻﺳﻼﻡ ﻭ ﺍﻟﻤﺴﻠﻤﻴﻦ ﺁﻗﺎﻱ ﺩﻛﺘﺮ سجادی ﻛﻪ زحمت ﺭﺍﻫﻨﻤﺎﻳﻲ ﺍﻳﻨﺠﺎﻧﺐ را برای به ثمر رسیدن این اثر به دوش کشیدند

همچنین از معاونت محترم پژوهش کمال تشکر را دارم که بستر ساز این راه حسنه می باشند

# چکیده

از آنجا كه عمده ترين وظيفه علم اصول فقه ارائه قواعد استنباط از متون ديني، يا به عبارت  
ديگر، قواعد و اصول عام استنباط حكم شرعي از ادله لفظي يعني قرآن و روايات مأثور از حضرات  
معصومين ميباشد بحث از رابطه لفظ و معنا اهميت شاياني در كسب قواعد زندگي شرعي انسان  
مسلمان دارد. البته شاید این مبحث یعنی بررسی لفظ و معنا و وضع مربوط به علوم دیگری می باشد اما باتوجه به مقدمه مرحوم علامه مظفر به علت عدم بررسی کامل این مبحث در سایر علوم ، اصول فقه مقدمتا به این مبحث می پردازد .

در اين راستا پژوهش حاضر به سؤالاتي پيرامون اين موضوع ميپردازد. اينكه رابطه لفظ و معنا اعتباري يا ذاتي است كه در مباحث الفاظ علم اصول تحت عنوان مسئله وضع قابل پيگيري است. اصوليان معتقدند رابطه ميان الفاظ و معاني اعتباري و از سنخ جعل و وضع است.

وضع دارای تقسیمات متفاوتی می باشد که دراین پژوهش سعی شده به ان پرداخته شود اما مهمترین تقسیمی که برای وضع ذکر شده است اقسام چهارگانه وضع می باشد که به شرح ذیل بیان شده است :

1. وضع عام و موضوع له عام

2. وضع خاص موضوع له خاص

3. وضع عام موضوع له خاص

4. وضع خاص موضوع له عام

مسئله مهمی که در رابطه با این اقسام چهارگانه وجود دارد مسئله امکان و وقوع هر قسم می باشد که اجمال توضیح ان به این شرح است که قسم اول و دوم بدون اختلاف هم ممکن است و هم واقع می شود و قسم سوم درامکان داشتنش اختلافی نیست اما دروقوعش اختلاف است و قسم چهارم اکثرا هم امکان و هم وقوعش را محال می دانند ولی بازهم محل خلاف است   
  
  
واژگان كليدي: اصول فقه،لفظ،معنا،وضع ، اقسام چهارگانه، امکان ، وقوع

فهرست

[مقدمه 1](#_Toc36162163)

[بخش اول ) کلیات 2](#_Toc36162164)

[فصل اول ) تعریفات 2](#_Toc36162165)

[گفتار اول : تعریف و مفهوم شناسی وضع 2](#_Toc36162166)

[گفتار دوم: تعریف موضوع و موضوع له 2](#_Toc36162167)

[گفتار سوم : تعریف واضع 2](#_Toc36162168)

[فصل دوم : رابطه لفظ و معنا 3](#_Toc36162169)

[فصل سوم : اقسام وضع 6](#_Toc36162170)

[گفتار اول : ازحیث حقیقت و مجاز 6](#_Toc36162171)

[گفتار دوم : ازحیث علت وضع 6](#_Toc36162172)

[گفتار سوم : ازحیث لفظ موضوع 6](#_Toc36162173)

[بخش دوم : اقسام چهارگانه وضع 7](#_Toc36162174)

[گفتار اول : قسم اول : وضع عام و موضوع له عام 7](#_Toc36162175)

[گفتاردوم : قسم دوم : وضع خاص موضوع له خاص 7](#_Toc36162176)

[گفتار سوم : قسم سوم : وضع عام موضوع له خاص 7](#_Toc36162177)

[گفتار چهارم : قسم چهارم : وضع خاص موضوع له عام 7](#_Toc36162178)

[بخش سوم : بررسی امکان و وقوع اقسام چهارگانه 7](#_Toc36162179)

[فصل اول : بررسی قسم اول و دوم 8](#_Toc36162180)

[فصل دوم : بررسی امکان و وقوع قسم سوم 8](#_Toc36162181)

[فصل سوم : بررسی امکان و وقوع قسم چهارم 8](#_Toc36162182)

[نتیجه گیری 9](#_Toc36162183)

[منابع 10](#_Toc36162184)

# مقدمه

انسان موجودي اجتماعي است و براي رفع نيازهاي خود ناگزير از برقراري ارتباط با هم نوعان  
خويش است. فرآيند ارتباط ممكن است با ابزارهاي گوناگون صورت پذيرد. حركات، اشارات و علائم  
تصويري، از اولين ابزارهايي بودند كه انسانها براي ارتباط با يكديگر از آن بهره گرفتند. اما هيچ  
كدام يك از اين ابزارها به اندازه استفاده از آواها گسترده و كارآمد نيست. استفاده از صداها و  
نشانه هاي آوايي، يكي از بهترين روشها براي پيامرساني و برقراري ارتباط با ديگران است. در هر  
زبان، تعدادي از واحدهاي صوتي وجود دارد. انسان ميتواند واحدهاي صوتي مختلف را با يكديگر  
تركيب كند و الفاظ و جملات را پديد آورد. انسان طي تاريخ توانسته است براي ارتباط با ديگران و  
بيان مقاصد مختلف خود، الفاظ و كلمات گوناگون را به خدمت گيرد و سامانه ارتباطي كارآمدي به  
نام «زبان» را براي خويش فراهم سازد. زبان، يك نظام يا سيستم به هم پيوسته اي است كه  
مهمترين كاربرد آن، ايجاد ارتباط بين انسانها است. در هر زبان، هزاران واژه، جمله و عبارت  
گوناگون و متفاوت وجود دارد كه بار انتقال معاني را بر دوش ميكشند. هر يك از الفاظي كه به كار  
ميبريم بر معنايي دلالت ميكند يعني ذهن ما را به معنا و مفهوم خاصي رهنمون ميشود. اين  
دلالت معلول رابطه اي است كه بين لفظ و معنا وجود دارد. درمورد رابطه بین لفظ و معنا اختلافاتی وجود دارد اما اکثر اصولیین رابطه بین لفظ و معنا را اعتباری و جعل و وضع می دانند که دراین میان تقسیمات مختلفی از وضع بیان شده که مهم ترین انها اقسام چهارگانه وضع می باشد اما اینکه ایا این اقسام چهارگانه وضع امکان دارند و وقوع پیدا می کنند یا نه محل اختلاف اصولیین است که دراین پژوهش به ان پرداخته می شود

# بخش اول ) کلیات

دراین بخش از پژوهش به تعریفات لازم و بیان رابطه بین لفظ و معنا و بیان اقسام وضع می پردازیم

# فصل اول ) تعریفات

برای فهم بهتر هر موضوعی باید در وهله اول اشنایی کاملی با مفاهیم ان موضوع پیدا کرد لذا به تعریفات موضوع وضع می پردازیم :

## گفتار اول : تعریف و مفهوم شناسی وضع

وضع در لغت به معنای « الوَضْعُ‏: ضدّ الرفع، وضَعَه‏ يَضَعُه‏ وَضْعاً و مَوْضُوعاً » و در اصطلاح به معنای « جعل اللفظ بإزاء المعنی و تخصیصه به » می باشد اما معنای اصطلاحی که مرحوم مظفر تعریف کردند نیاز به توضیح دارد

توضیح تعریف

مرحوم مظفر در ذیل بحث حقیقت وضع این تعریف را ارائه داده اند:« جعل اللفظ بإزاء المعنی » که در این بحث باید به الفاظ موجود در تعاریف توجه کرد، از جمله:

جعل: وضع از جنس جعل و قرار دادن است و و هر قرار دادنی، نیاز به قرار دهنده دارد پس وضع فعلی از افعال انسان ها محسوب می شود و یکی از اعتبارات انسان است. البته بحث از این که واضع کیست، بحثی مجزاست که سعی می کنیم به توضیح ان را به صورت مختصر بیاوریم

اللفظ: اجمالا باید دانست که منظور از «لفظ»،« صوت معتمد علی مقطع الفم می باشد».

معنی: منظور از معنا همان موضوع له است و منظور معنای متصور اولیه نیست.

تخصیص: این قید در تعریف آورده شده است تا بفهماند که منظور از تعریف وضع، فقط وضع تعیینی است و این تعریف وضع تعینی را در بر نمی گیرد.

بعد از مشخص شدن قیود تعریف لازم است معنای موضوع و موضوع له و هم چنین وضع تعیینی و تعینی نیز مشخص شود که درگفتار ها و فصول بعد به بیان انها می پردازیم

## گفتار دوم: تعریف موضوع و موضوع له

موضوع: به لفظی که برای یک معنا قرار داده می شود و آن لفظ در برابر آن معنا قرار می گیرد

موضوع له: معنایی که لفظ در برابر آن قرار می گیرد و به محض شنیدن لفظ به آن منتقل می شویم.

برای مثال شخصی ی می خواهد برای بچه تازه متولد شده اش اسم انتخاب کند دراین جا موضوع له(بچه) را تصور می کند و لفظ علی را برای ان وضع می کند که نام علی موضوع می باشد

## گفتار سوم : تعریف واضع

تعریف واضع : به کسی که لفظی را برای معنایی قرار میدهد واضع میگوییم.

اما واضع کیست؟ درمورد واضع بین اصولیون اختلاف نظر وجود دارد که بعد از بیان چند قول در اخر قول مرحوم مظفر را بیان می کنیم .

واضع چه کسی است :

خداوند: ارتباط بین لفظ و معنا ذاتی است و برای ما مجهول است خدا در حقیقت وضع کرده الفاظ را برای معانی منتهی وضع خداوند مثل وضع احکام شرعی نیست.بلکه مثل وضع امور تکوینی است مثل دود و آتش که این از طریق الهام به شخص خاصی امکان پذیر است.

واضع شخص یا طایفه ای خاص است

این قول محل اشکال است زیرا اگر واضع شخص خاصی بود باید این وضع ها ثبت می شد در حالی که هیچ وضعی از شخص خاصی ثبت نشده است و ازطرفی این برخلاف وجدان است چرا که ما وجدان می کنیم که در طول تاریخ کلمات جدیدی پدید آمده که به واضع اصلی بر نمی گردد.

استعداد ونیاز انسان ها ( مرحوم مظفر قائل به این قول است) :

مقدمه اول : انسان ها مدنی بالطبع هستند.

مقدم دوم: نیاز به گفت و گو درباره ی حقایق و واقعیت ها دارند

مقدمه سوم: و چون از طرفی حاضر کردن ذات حقایق مشکل است.

در نتیجه: انتقال مفاهیم بر اساس الفاظ شکل گرفته است.

# فصل دوم : رابطه لفظ و معنا

ھﺮﯾﮏ از اﻟﻔﺎﻇﯽ ﮐﻪ ﻣﺎ ﺑﮑﺎر ﻣﯽﺑﺮﯾﻢ ﺑﺮ ﻣﻌﻨﺎﯾﯽ ﺧﺎص دﻻﻟﺖ ﻣﯽﮐﻨﺪ. ﺑﻪ اﯾﻦ ﻣﻌﻨﯽ ﮐﻪ ﺑﺎ ﺷﻨﯿﺪن آن ﻟﻔﻆ، ذھﻦ ﺑﻪ ﻣﻌﻨﺎﯾﯽ ﺧﺎص ﻣﻨﺘﻘﻞ ﻣﯽﮔﺮدد. ﺑﺮای ﻣﺜﺎل ﺑﺎ ﺷﻨﯿﺪن ﻟﻔﻆ«آب» ﻣﺎﯾﻌﯽ ﺑﺎ اوﺻﺎف و وﯾﮋﮔﯽھﺎی ﺧﺎص ﺑﻪ ذھﻦ ﺧﻄﻮر ﻣﯽﮐﻨﺪ؛ و ﺑﺎ ﺷﻨﯿﺪن ﻟﻔﻈـﯽ دﯾﮕـﺮ، ﻣﻌﻨـﺎﯾﯽدﯾﮕﺮ ...ﺑﺮای آنﮐﻪ ﺑﺪاﻧﯿﻢ دﻻﻟﺖ اﻟﻔﺎظ ﺑﺮ ﻣﻌﺎﻧﯽ ﭼﮕﻮﻧﻪ اﺳـﺖ ﻣﻘـﺪﻣﺘﺎً ﻣـﯽﺑﺎﯾﺴـﺖ ﺑـﻪ ﺑﺮرﺳـﯽ ﻣﻔﮫﻮم دﻻﻟﺖ و اﻧﻮاع آن ﺑﭙﺮدازﯾﻢ.

اھل منطق دلالت را اینگونه تعریف میکنند: »دلالـت عبـارت اسـت از ایـنکـه شـیء بـه  
گونهای باشد که ھنگام علم به وجود آن، ذھـن آدمـی بـه وجـود شـیء دیگـر منتقـل گـردد.

تردیدی نیست که انتقال ذھن از یک شیء به شیء دیگر، بیجھت و بـدون سـبب نیسـت. سبب این انتقال در واقع ھمان علاقه و پیوند راسخ و استواری است که میان دو شیء در ذھـن برقرار میباشد؛ و این پیوند ذھنی نیز علتی دارد؛ و آن علت، علم به ملازمـه میـان دو شـیء و ھمراھی آنھا در بیرون از ذھن است. این ملازمه گاھی ذاتی است وگاھی طبعی و گـاھی نیـز از قرارداد و وضع نشأت میگیرد. برھمین مبنا دلالت را به سه نوع تقسـیم کـردهانـد : دلالـت عقلی، دلالت طبعی، دلالت وضعی:  
۱. دلالت عقلی: این نوع دلالت در جایی است که میـان وجـود خـارجیِ دال و مـدلول،ملازمه برقراراست. مانند اثر و مؤثر. مثلاً اگر انسان بداند روشنایی صبح اثـر طلـوع خورشـید است و آنگاه پرتو نور را بر روی دیوار مشاھده کند، یقیناً به طلوع خورشید منتقل خواھد شد. پس روشنایی صبح دلالت عقلی بر طلوع خورشید دارد. ھمچنـین اسـت ھنگـامی کـه صـدای کسی را پشت دیوار میشنویم وآنگاه به وجود متکلمی در آن طرف دیوار پی میبریم.

۲. دلالت طبعی: این نحوه دلالت در جایی است که ملازمۀ میان دو شیء، یـک ملازمـه طبعی است؛یعنی ملازمهای است که طبع انسان آن را اقتضـا دارد. نمونـهھـای فراوانـی بـرای دلالت طبعی وجود دارد. ازجمله اینکه: طبع برخی از مردم اقتضا میکند ھنگام احسـاس درد بگویند »آخ! در چنین حالتی ھنگامی که صدای »آخ!» به گوش ما میرسد در مییابیم که کسی احساس درد میکند.

۳. دلالت وضعی: دلالت وضعی در جایی است کـه ملازمـۀ میـان دو شـیء از وضـع وقرارداد نشأت میگیرد؛ قرارداد بر اینکه وجود یکـی، دلیـل بـر وجـود دیگـری اسـت. ماننـد خطوطی که بنابر قرارداد، دلیل بر الفاظ و حاکی از آن است؛ و نیـز ماننـد اشـارتھـای انسـان گنگ و علائم تلگراف و بیسیم.

حال سؤال این است که دلالت الفاظ بر معانی از سنخ کـدام یـک از دلالـتھـای سـه گانـه است؟ و به تعبیر دیگر ماھیت ارتباط موجود میان الفاظ و معانی چیست؟

برخی از علمای اصول بر این باورند که ارتباط میان لفظ و معنا ارتباطی ذاتی است ودرمقابل،مشھوراصولیان این ارتباط را ناشی از وضع وقرارداد میدانند. در ادامه به بررسی ھریک از دونظریه «ذاتی بودن» و «قراردادی بـودن» دلالـت لفظ بر معنا و ادلهای که در تأیید یا رد آنھا ذکر شده است خواھیم پرداخت:

الف - ارتباط میان لفظ و معنا ارتباطی ذاتی است

گروھی از اصولیان برخی از معتزله بر این باورند که دلالت لفظ بر معنا ناشی از طبیعـت و ذات لفـظ اسـت. برای مثال لفظ «ماء» به حکم طبیعـتش بـا معنـای خاصـی کـه از آن فھمیده میشود ارتباط دارد و بر آن دلالت میکند.  
ایشان در توجیه و دفاع از این نظریه میگویند : اگـر ارتبـاط میـان لفـظ و معنـا ناشـی از مناسبت ذاتی میان آن دو نباشد اینکه واضع، لفظی را به معنایی تخصـیص داده اسـت تـرجیح بلامرجح و محال است  
به عبارت دیگر اگر وضع در ایجاد ارتباط بین لفظ و معنا مدخلیت داشته باشد، سوال ایـن است که واضع به چه مناسبتی لفظ «ماء» را برای معنای آن وضع کرده است و چرا برای معنای ماء، لفظ «نار» را وضع نکرده است؟ اگر بین لفظ و معنی ارتباط ذاتی وجـود نـدارد چـرا لفـظ« نار» را بجای لفظ «ماء» قرار نداده اند؟ اگر ارتباط بین لفظ و معانی، ذاتی نیسـت و ایـن وضـع واضع است که لفظ را برای دلالت بر معنی وضع کرده باید گفت که این کار ترجیح بلامـرجح  
و محال است، پس باید گفت که ارتباط بین الفاظ و معانی از طریق وضع نیسـت، لـذا ارتبـاط بین الفاظ و معانی ذاتی بوده نه وضعی و بواسطۀ واضع.

ب - ارتباط میان لفظ و معنا ناشی از وضع و قرارداد است:

چنانکه گذشت مشھور علمای اصول، دلالت لفظ بـر معنـا را دلالـت وضـعی و قـراردادی میدانند. بدین معنا که قائلاند رابطه میان لفظ و معنا، ناشی از وضع واضع است. بدین صورت که واضع لفظ معینی را به معنای خاصی اختصاص داده است و در نتیجۀ این تخصیص، الفاظ، رابطۀ خاصی با آن معانی بدست آوردهاند و ھر لفظی بر معنای خاصـی دلالـت مـیکنـد. ایـن تخصیص که دلالت از آن ناشی میگردد «وضع» و کسی که اقدام به آن نموده اسـت «واضـع«، لفظ را «موضوع» و معنا را «موضوعٌ له» مینامند اصولیون در تبیین نحوۀ دلالت الفاظ بر معانی مـیگویـند: واضـعان لغـت،الفاظ را به ازای معانی وضع کرده اند تا عقلا به توسط آن بر معانی، دلالت سـازند و ایـن نـوع دلالت را دلالت تواطؤ مینامند که تعلق به وضع دارد.این گروه در دفاع از نظریه خود و ردّ نظریه فطریبودن دلالت لفظ بر معنا دلایل متعـددی ذکر میکنند. از جمله اینکه: اگر دلالت لفظ بر معنا و ارتباطش با آن ذاتی است و ناشی از ھیچ سبب خارجی نیسـت ولفظ با طبیعتش ذھن بشر را به تصورمعنایش منتقل میکند پس چرا ذھن کسی که عـربزبـان نیست به ھنگام شنیدن لفظ »ماء« به معنای آن منتقل نمیگردد؟ و چرا برای اینکـه بـا شـنیدن کلمۀ عربی و تصور آن ذھنش به معنا منتقل گردد نیازمند یادگیری زبان عربی اسـت؟! اگر دلالت ذاتی باشد ھر فردی میبایست به تمامی زبانھا احاطه داشته باشـد. وگرنه وجود علت تامه بدون معلول آن لازم میآید در حالیکه معنای لفظ نـزد جاھل به لفظ انسباق به ذھن ندارد. به عبارت دقیق تر اگر این دلالت ذاتی باشد اساساً نباید با اختلاف امتھا و تفاوت زمـان،مختلف و متغیر شود »لأنّ الذاتی لایتخلف« و حال آنکـه شـاھد ھسـتیم کـه بـا گـذرزمـان وانشعاب امتھا لغات جدیدی به وجود آمده است و چه بسا برخی لغات معانی خود را به طورکامل از دست داده است یا به معانی دیگری انتقال یافته است

دلیل دیگری که برخی از اصولیان در ردّ نظریۀ ذاتی بودن دلالت لفظ بـر معنـا بـدان اشـاره کرده اند آن است که در زبان عرب، الفاظی موجود است که ھرکدام برای دو معنی و یا بـیش ازدو معنای متضاد وضع شده اند؛ مثل لفظ «قرء» که دارای دو معنای «طھر» و «حـیض» اسـت؛ ولفظ «جون» که برای «اسود» و «ابیض» وضع شده است. حال اگر بین لفظ و معنی علاقـه ذاتـی برقرار باشد، باید بگوییم که لفظ واحد اقتضای متضادان را دارد و اگـر لفـظ واحـدی اقتضـای متضادان را داشت باید بین متضادان ھم ایجاد علاقه کنیم که این نیز ناممکن است؛ لذا بین لفظ و معنی ارتباط ذاتی تحقق ندارد.

سومین دلیلی که در رد نظریه دلالت ذاتی الفاظ بر معانی ذکر شده است آن است کـه اگـردلالت ذاتی باشد دلالت لفظ به واسطه قرینه به معنای مجازی ممتنع خواھد بود زیرا ذاتی شیبه واسطه غیر، زایل نمیشود. یعنی دلالت لفظ بر معنـای حقیقـی آن کـه ذاتـی لفـظ اسـت بـا واسطه شدن قرینه از آن جدا نمیشود.

با بررسی ادلهای که در تأیید یا رد ھریک از دو نظریه فوق ارائه شده است به نظر میرسـد نظریۀ بهترو اقوی ھمان نظریۀ دوم یعنی وضعی بـودن دلالـت الفـاظ بـر معـانی اسـت؛ و ادعـای ذاتی بودن دلالت الفاظ بر معانی چندان معقول به نظر نمیرسد.

# فصل سوم : اقسام وضع

وضع دارای اقسام مختلفی به اعتبار های گوناگون می باشد که به چندتا از مهم ترین انها می پردازیم

## گفتار اول : ازحیث حقیقت و مجاز

حقیقی : استعمال لفظ در معنای موضوع له را استعمال حقیقی می گوییم مثلا استعمال لفظ اسد برای حیوان مفترس

مجازی : استعمال لفظ درمعنای غیر ما وضع له را درصورتی که مناسب هم باشند استعمال مجازی می گوییم مثلا استعمال لفظ اسد برای مرد شجاع

غلط : استعمال لفظ درمعنای غیر ما وضع له را درصورتی که مناسب هم نباشند استعمال غلط می گویند

مثلا استعمال لفظ اسد برای میز

## گفتار دوم : ازحیث علت وضع

وضع تعیینی : اگر شخص واضع علت ارتباط بین لفظ و معنا باشد وضع تعیینی است. به عبارت دیگر شخص واضع بیایید و یک لفظی را برای یک معنایی وضع کند

وضع تعینی : کثرت استعمال علت ارتباط بین لفظ و معنا می باشد. مثل شیطان بزرگ برای امریکا

## گفتار سوم : ازحیث لفظ موضوع

وضع شخصی : به تصور تفصیلی [لفظ](http://wikifeqh.ir/%D9%84%D9%81%D8%B8) توسط واضع هنگام وضع [اطلاق](http://wikifeqh.ir/%D8%A7%D8%B7%D9%84%D8%A7%D9%82) می‌شود

وضع نوعی : [تصور](http://wikifeqh.ir/%D8%AA%D8%B5%D9%88%D8%B1) اجمالی [لفظ](http://wikifeqh.ir/%D9%84%D9%81%D8%B8) توسط [واضع](http://wikifeqh.ir/%D9%88%D8%A7%D8%B6%D8%B9) هنگام [وضع](http://wikifeqh.ir/%D9%88%D8%B6%D8%B9) را وضع نوعی گویند.

وضع نوعی، مقابل وضع شخصی می‌باشد. تقسیم وضع به نوعی و شخصی، به لحاظ چگونگی تصور لفظ هنگام وضع صورت می‌پذیرد؛ به این بیان که واضع در هنگام وضع، ناگزیر از تصور لفظ و معنا است تا بتواند میان آن‌ها ربط ایجاد کند. وضع نوعی به این معنا است که واضع هنگام وضع، لفظ را به نفسه و به صورت تفصیلی تصور نمی‌کند، بلکه به وجهه و به طور اجمالی تصور می‌نماید، مانند: وضع هیئت‌ها، زیرا هیئت‌ها دارای معانی ربطی و غیر مستقل بوده و تصور آن‌ها، به صورت مستقل و تفصیلی ممکن نیست، و از این رو، لازم است هر هیئتی با ماده خاص خود تصور شود. و از آن‌جا که مواد نامتناهی می‌باشد و واضع نمی‌تواند یکایک آن‌ها را تصور نماید، ناگزیر از تصور عنوانی است که به همه آن‌ها اشاره داشته باشد؛ یعنی یک عنوان کلی را تصور کند و آن را آینه و نمونه افراد دیگر قرار دهد؛ برای مثال، می‌گوید: هر هیئتی که بر وزن «فَعَلَ» در ضمن هر ماده‌ای باشد، آن را برای دلالت بر نسبت بین فعل و فاعل در زمان گذشته وضع می‌کنم.

# بخش دوم : اقسام چهارگانه وضع

یکی از اقسام مهم وضع اقسام چهارگانه وضع می باشد که به اعتبار تصورلفظ و معنا به چهار قسم به شرح ذیل تقسیم می شوند

## گفتار اول : قسم اول : وضع عام و موضوع له عام

واضع در هنگام وضع معنای کلی را تصور می کند و برای همین معنای کلی لفظ کلی را وضع میکند. مثلاً حین وضع معنای عام حیوان ناطق را در ذهن لحاظ می کند و بعد لفظ (انسان) را برای آن معنا وضع می کند.

## گفتاردوم : قسم دوم : وضع خاص موضوع له خاص

واضع تصور می کند معنای جزیی را با همه ی خصویات آن و لفظ را برای آن معنا خاص وضع می کند

مقصود از وضع در اینجا تصور واضع برای معنا است که علما مجازا وضع می گویند.

برای مثال پدری فرزند تازه متولد شده خود را تصور می کند و لفظ علی را بر این فرزند می گذارد

## گفتار سوم : قسم سوم : وضع عام موضوع له خاص

بدین صورت است که واضع حین وضع معنای عام مثل انسان را در ذهن لحاظ می کند و بعد لفظی را برای تک تک افراد آن معنا وضع می کند ، مثلاً لفظ بشر را برای تک تک افراد انسان –به نحو اشتراک لفظی- وضع می کند موضوع له در این قسم مانند موضوع له لفظ (حسین) است . از صدر اسلام تا زمان حاضر میلیون ها انسان به نام (حسین) به وجود آمدند و کلمه (حسین) میلیون ها معنا دارد و بر میلیون ها فرد قابل حمل است و بر هر یک که حمل می شود معنای خاص خودش را دارد. به خلاف لفظ انسان که در قضایای مختلف ، محمول برای موضوعات مختلف قرار می گیرد به معنای واحد است.

## گفتار چهارم : قسم چهارم : وضع خاص موضوع له عام

بدین صورت است که واضع حین وضع معنای خاص را لحاظ می کند و لفظ را برای خود آن معنا وضع نمی کند بلکه برای خصوص ذات و ماهیت آن معنا وضع می کند، مثلاً حین وضع زید را لحاظ می کند –زید دارای ذات و وجود است- وبعد لفظ انسان را برای ماهیت و ذات زید وضع می کند نه خود زید . در این جا وضع خاص است زیرا واضع حین وضع، زید را لحاظ کرده است ، و موضوع له عام است زیرا موضوع له ماهیت زید است و این ماهیت مشترک بین تمام افراد انسان است .

# بخش سوم : بررسی امکان و وقوع اقسام چهارگانه

دراین بخش به سعی می کنیم به جواب سوال خود برسیم که همان امکان و وقوع اقسام چهارگانه وضع بود

# فصل اول : بررسی قسم اول و دوم

در قسم اول و دوم اختلافی وجود ندارد و این دو قسم هم ممکن اند و هم واقع شده اند. وضع عام موضوع له عام مثل اسماء اجناس، و وضع خاص موضوع خاص مثل اعلام شخصیه

# فصل دوم : بررسی امکان و وقوع قسم سوم

بررسی بحث وقوعی وضع عام و موضوع له خاص

از اینجا به بحث معنای حرفی وارد میشویم و معنای حرفی در اصول مورد بحث قرار قرار گرفته شده است و ثمراتی نیز برای ان ذکر شده است و لو اینکه تطویل ان نادرست است ولی بحثش ثمر دار است. معانی حرفیه که گفته میشود غیر از ان معنای حرفی در ادبیات است بلکه در اصول معانی به دو قسم است یکی اسمی که معنای مستقل است و یک معنای حرفی که معنای استقلالی ندارد حال یا حروف هستند و یا هیئات افعال و یا هیئات جمله هاست.مشهور میگویند که واقع شده است ومثالش معانی حرفیه است. در مقابل مشهور مرحوم اخوند است که میفرماید وضع انها عام و موضوع له انها عام است و در قوانین این قول را به بعضی از متقدمین نسبت داده است.البته نظر سومی نیز وجود دارد و گفته اند که اصلا معانی حرفی نداریم بلکه علامات هستند مانند اینکه رفع علامت فاعل است. این نظر باطل است زیرا به برکت حروف معانی جدیدی احساس میکنیم.

دلیل قول مشهور بر وقوع وضع عام و موضوع له خاص در حروف

لب بیان مشهور این مطلب است که واضع مثلا اول معنای ابتدائیت را لحاظ میکند و این معنای تصور شده کلی است پس وضع کلی است و بعد این معنای کلی را برای مصادیق ان معنای کلی وضع کرده است وفلذا وضع عام و موضوع له خاص است.

مقام اول : امکان وضع عام موضوع له خاص

مشهور قائل به امکان این قسم شده اند. در این قسم واضع صورت را لحاظ می کند و آن را عنوان مشیر به افراد قرار می دهد و نفس به این افراد التفات پیدا می کند و لفظ را برای تک تک افراد آن وضع می کند و می گوید : (سمّیت فرد الإنسان بشراً).پس قسم وضع عام موضوع له خاص ممکن است، یعنی ما می توانیم معنای عامی را تصور کنیم و یک لفظ را اسم برای تک تک افراد آن معنا قرار دهیم و به تعداد افراد معنا و موضوع له داشته باشیم.

مقام دوم: وقوع وضع عام موضوع له خاص

مشهور بین متأخرین این است که معنای حرفی خاص است، یعنی هر حرفی در هر استعمالی به معنای خاص می آید که این معنا در استعمال دیگر آن حرف تکرار نمی شود، مثلاً وقتی می گوییم : (سرت من البصرة) در این استعمال (من) به معنایی است که در استعمال دوم این عبارت این معنا تکرار نمی شود بلکه به معنای دیگر می آید و ازهر استعمال دیگری هم معنایی غیر از معنای سابق استفاده می شود. بنابراین اگر (من) را هزار بار در جملات متکرراستعمال کنیم هر استعمال دارای معنای خاصی است که در استعمالات دیگر بدان معنا نیست. با این حال وضع حروف از قسم وضع عام موضوع له خاص می شود. پس قسم سوم علاوه بر امکان، واقع هم شده است.

# فصل سوم : بررسی امکان و وقوع قسم چهارم

وضع خاص موضوع له عام یعنی معنای خاص را تصور کنیم و لفظ را برای معنای عام که تصور نکردیم وضع کنیم، مثلاً حین وضع زید را تصور کنیم و بعد لفظ (انسان) را برای ذات زید بما هو هو وضع کنیم نه ذات زید بما هو ذات زید. ذات زید بما هو هو مشترک بین همه انسان ها است.

مشهور این است که این قسم محال است، زیرا تا زمانی که ذهن توجه و التفات به معنا پیدا نکند –التفات کافی است و تصور لازم نیست- نمی توانیم لفظ را برای آن معنا وضع کنیم و هنگامی که به معنای عام التفات پیدا می کنیم معنا از خاص بودن خارج می شود. ذات زید بما هو هو مفهومی کلی است؛ یک مصداق این مفهوم کلی ذات زید است و مصداق دیگرش ذات عمرو و مصداق سومش ذات بکر و مصادیق دیگرش ذات سایر افراد انسان است. پس مشارالیه ذات زید بما هو هو کثیراست و از نوع عنوان کلی است. پس قسم چهارم غیر ممکن است و ما نمی توانیم خاص را تصور کنیم و از آن به عام منتقل شویم و لفظ را برای معنای عام وضع کنیم

# نتیجه گیری

پس از بررسی تعاریف و اقسام وضع و بررسی تفصیلی اقسام چهارگانه در اخر به این نتیجه رسیدیم که قسم اول و دوم که بدون اختلاف هم ممکن اند هم وقوع دارند و قسم سوم نیز به صورت اختلافی اما با ارا اکثریت هم امکان دارد و هم وقوع دارد ولی قسم چهارم با نظر اکثرین اصولیین محال است چه از نظر امکان چه از نظر وقوع

# منابع

مظفر، محمد رضا، أصول الفقه‏ ، موسسه النشر الاسلامي التابعه لجماعه المدرسين بقم، پنجم‏،1430 ق‏

سبحانى تبريزى، جعفر،الموجز في أصول الفقه‏، موسسه الامام الصادق( ع) ، چهاردهم‏ ،1383 ق‏

سبحانى تبريزى، جعفر، الوسيط في اُصول الفقه‏ ، موسسه الامام الصادق( ع) ، چهارم‏ ، 1388 ش‏

امام خمينى، روح الله‏، تهذيب الأصول‏ ، دار الفكر، اول‏ ، 1382 ش‏

عراقى، ضياءالدين‏ ، نهاية الأفكار، دفتر انتشارات اسلامي( وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم)، سوم‏

،1417 ق‏